

برای شما این بود که ما باید دقیقاً ویژگی‌هایی را که به عنوان مخاطب از الیکا عبدالرزاقی می‌شناسیم نادیده بگیریم و این در شکل حرف زدن شما هم اتفاق افتاده است. از آن لحن پر شور و حرارت فاصله گرفته‌اید و ما یک لحن مودت‌گرا بکنواخت در بلدا می‌بینیم که حتی گاهی او را شبیه ناظم یا مدیرهای سرد مدرسه هم می‌کند. به گمانم این سخت‌ترین قسمت برای شما بود.

خیلی زیاد؛ برای اینکه به طور خودبه‌خودی بعد از سال‌ها تجربه‌های مشابه احساس می‌کنی که تماشاچی دوست‌دار تو سر حال باشی، بخندی، خوشحال باشی و با یک ریتم پرتانرژی و تمپوی درونی بالا مدام آکت کنی و خیلی ترسناک است که یک دفعه همه این‌ها را کنار بگذاری و بخواهی کار دیگری را انجام دهی. از خودت می‌پرسی که تماشاچی اصلاً دوستت خواهد داشت یا نه. یک مساله دیگری که برای من ایجاد شد راجع به نظراتی بود که گاهی اوقات می‌شنیدم. من در این مدت و خصوصاً حالا که در نیمه سر یال هستیم، کامنت‌های مثبت زیادی از تماشاچی‌ها می‌گیرم. پیش‌تر به کسانی که اعتراض داشتند و می‌پرسیدند یلدا کیست؟ مثبت است یا منفی؟ چرا تکلیف ما را روشن نمی‌کنید؟! گفته بودم که کمی زمان بدهید، سر یال را درک کنید و بعد راجع به آن نظر بدهید. ولی در حال حاضر گاهی کامنت‌هایی می‌گیرم که می‌گویند یلدا بد اخلاق و عنق است. یک سری فاکتورهای منفی را برای او به کار می‌برند و در نهایت می‌گویند که نقشت خیلی بد است. خوب این نقشت بد است یعنی چه؟ یعنی من بد بازی کرده‌ام یا با کاراکتر یلدا مشکل دارید؟ من اصلاً به طور مثال دارم نقش شیطان را بازی می‌کنم، شما می‌توانید شیطان را لعنت کنید ولی آیا هنر پیشه نقاش شیطان درست اجرا کرده است یا نه؟ مخاطب در واقع باید به این موضوع بپردازد. اینکه می‌گویند یلدا حرص ما را در می‌آورد، خوب قرار بوده که همین کار را کند! پس گمان می‌کنم که بد بازی نکرده‌ام.

**این بیان چطور ساخته شد و چطور به شما توضیح داده شد که به این رسیدید؟**

مقدم‌دوست برای انتقال نقش، حس و حرکت روش‌های ساده‌ای دارد. من ذاتاً اکت هستم و او مدام توصیه می‌کرد که فته‌له را پایین بکشم و من این را رعایت می‌کردم؛ یا به طور مثال می‌گفت که لحن نداشته باش، لحنش را می‌گرفتم و دوباره پیش می‌رفتم. لحن که درست می‌شد، گاهی حتی به شوخی می‌گفت که مثل دوبلورها یک آوایی در صدای تو آمده و این را هم رفع می‌کردیم. گاهی اوقات به من می‌گفت که الان چند بازی کردی؟ در جواب می‌گفتم پنجاه و او از من می‌خواست تا باز ده درصدش را بازی کنم. البته این‌ها روزهای اول اتفاق می‌افتاد و به مرور من هم دیگر پیدا

کردم که چه کار باید بکنم. ما در این ارتباطی که کارگردان چه می‌خواهد و من چه چیزی را باید ارائه بدهم، آرام آرام و به این شکل به هم نزدیک شدیم.

**تأثیر لبخندهای شما که امضای صورت شما شده به نوعی در این کاراکتر محو شده و اصلاً از خنده‌های عمیق شما خبری نیست، کنترل نقش و مدیریت خودتان راه سختی بوده، درست است؟**

بسیار سخت بود اما اعتماد کردم. همه چیز باید رئال می‌بود و ما باید شرایط واقعی یک نقش را ارائه می‌دادیم؛ در نتیجه من می‌توانستم خود الیکا باشم و این برای من جذاب می‌شد. البته اگر از ابتدا کارگردان هم جلوی من را نمی‌گرفت خودم می‌گفتم همین شخصیتی که هستم را بازی می‌کنم، چرا که این را تا به حال ندیده‌اند. اما خود الیکای واقعی هم فاکتورهای نمایشی اوراکتی دارد و به همین خاطر آن هم باید کنترل می‌شد و این خیلی سخت بود. برای مثال در بعضی سکانس‌ها باید می‌خندیدم و من اگر می‌خندیدم قهقهه می‌زدم و نباید این اتفاق می‌افتاد اما در عین حال باید رئال می‌بود؛ رئالی که الیکا هم نباشد. معمولاً وقتی که می‌گویند یک هنر پیشه خیلی رئال بازی کرده؛ منظورشان این است که خیلی به خودش نزدیک بوده و انگار که خود واقعی‌اش بوده‌است. البته خود واقعی‌اش را بازی کردن کار بسیار سختی است؛ چون به هر حال داری بازی می‌کنی و خود واقعی‌ات را نمایش می‌دهی. من باید از این هم فاصله می‌گرفتم و مدام خودم را عقب‌تر می‌کشیدم و به نقطه‌ای می‌رسیدم که هم به دنیای بلدا و تلخی‌هایی که او تجربه کرده‌است نزدیک باشم و هم سعی کنم تا نقاب‌هایی که الیکا دارد را پیدا نداشته باشم. یک مثال کوچک، این است که همکارهای من معمولاً معتقد هستند که الیکارا کوردش را حفظ می‌کند، یعنی همیشه سر حال است و می‌گوید و می‌خندد. شما متوجه نمی‌شوید که در خانه دعوا کرده، مشکلی دارد، مساله‌ای پیش آمده و شاید مشکل مالی برای

او پیش بیاید چون همه این‌ها معمولاً در پشت یک نقاب از لبخند قرار می‌گیرند. به همین خاطر آدم‌ها هیچ‌وقت حال درونی الیکارا متوجه نمی‌شوند ولی شما به عنوان مخاطب باید در سر یال حال درونی یلدا را مدام متوجه می‌شدید که به طور مثال الان سر حال نیست یا حالش خوش نیست و



مادر شوهر هم از آن دست آدم‌هایی است که کاملاً بر عکس یلدا است؛ از آن جنس آدم‌ها که نمی‌تواند حرفش را بزند و پسرش را درست هدایت کند و خیلی وقت‌ها منفعل می‌شود.

این بسیار چالش برانگیز و سخت بود.

**نکته قابل تحلیل در لایه عمیق تر شخصیت یلدا این است که انکار این شخصیت بر خلاف زن‌های دیگر سر یال‌ها که منفعل هستند، کنش‌مند است و قواعد بازی را تغییر می‌دهد. این قدرت در شخصیت‌های زن سر یال‌ها کمتر دیده می‌شود. تحلیل شما چیست؟**

بله موافق هستم. نه اینکه شخصیت‌های زن سر یال‌های دیگر کنش‌گر نیستند اما شخصیت مثبت و نقش اول زن که قرار است یک خانم اهل زندگی باشد، هیچ‌کدام از کارهایی که یلدا انجام می‌دهد را در یک سر یال انجام نمی‌دهد، در صورتی که در زندگی واقعی به همین شکل است و این کارها را می‌کند. به زعم من دلیل تفاوت و جدایی یلدا در این است که همه تلاشش را می‌کند تا زندگی خودش و اطرافیانش را مدیریت کند و به همه مسیر بدهد و در این مسیر دادن بسته به شرایط گاهی تندی می‌کند، گاهی تلخ، عصبانی، مهربان می‌شود و گاهی نقشه می‌کشد و همه این‌ها را در کنار هم دارد. خیلی‌ها می‌گویند او به نفع خودش کار می‌کند اما من معتقد هستم که بیشتر به نفع دیگران کار می‌کند. چون اگر یک شخص دعوا و جر و بحث کند و به همسرش بگوید که باید تخصص بگیرم، کار کنی و پول در بیاوری، آدم بده می‌شود ولی در آینده عملاً چه کسی آدم بده است؟ کسی که منفعل است، هیچ‌کاری نمی‌کند و پسری را که می‌توانست مدیریت کند به حال خودش رها کرده تا دلخوری پیش نیاید و در نهایت هم هیچ آینده‌ای را برای آن شخص نمی‌توان متصور بود.

**ممکن است شخصیت یلدا از جهاتی حامیان حقوق زنان را دچار نقد کند که چرا باید یک زن به عنوان شخصیت اصلی یک قسه تا این حد درگیر همسرش باشد که همه موضوعات را حول محور او ببیند و خط همه چیز را به همسرش برساند؟ خود شما به عنوان بازیگر این نقش چقدر موافقید که یلدا تک‌بعدی نمایش داده شده‌است؟**

در واقع ما ارتباط و زندگی عاطفی یلدا و یحیی را در بخش بزرگ تری دنبال می‌کنیم اما در حاشیه می‌بینیم که یلدا فداکاری‌های بزرگی برای خانواده خودش کرده‌است. اگر اوفق و فقط به یحیی فکر می‌کرد یک دختر بچه پنج، شش ساله را به سرپرستی نمی‌گرفت و بزرگش نمی‌کرد. او خانواده خودش را مدیریت می‌کند؛ پدرش دچار وسواس فکری شده و نمی‌تواند خانه کلنگی را بفروشد و شریک شود اما یلدا سعی

